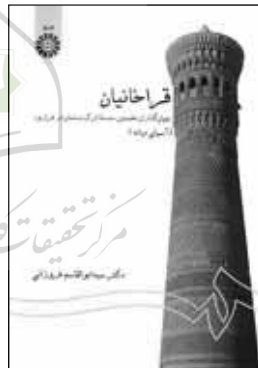


# درس نامه‌ای ناتمام

محسن رحمتی<sup>۱</sup>

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان



قراخانیان: بنیان‌گذاران نخستین سلسله ترک مسلمان در فرارود

نویسنده: سید ابوالقاسم فروزانی  
مشخصات نشر: تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۹، ۲۱۶ صفحه.

## مقدمه

قراخانیان، از اواخر قرن چهارم هجری، بر بخش قابل توجهی از نواحی شرقی قلمروی اسلامی استیلا یافتند و تا اوایل قرن هفتم هجری، یعنی بیش از دو قرن، بر آن‌جا حکومت کردند. اهمیت سوق‌الجیشی قلمروی تحت فرمان و طول زمان حکومت، آن‌ها را در پیوند با شش سلسله‌ی دیگر یعنی سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، غوریان و قراختاییان قرار داده است؛ چنان‌که فهم تاریخ آن سلسله‌ها بدون شناخت درست از تاریخ قراخانیان امکان‌پذیر نیست. نظر به همین قضیه، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت) کتابی را با عنوان «قراخانیان: بنیان‌گذاران نخستین سلسله ترک مسلمان در فرارود»<sup>۲</sup> منتشر کرده و هدف خود را «تهیه متنی درسی برای دانشجویان کارشناسی» دانسته و آن را «منبع اصلی دروس تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی ایران در دوره غوریان و خوارزمشاهیان و تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی ایران در دوره سلجوقیان» معرفی کرده است. بنا به رسالتی که کتاب بر عهده دارد سعی شده مطالبی مفصل در حجمی مختصر ارائه شود.

اگرچه قرون پنجم و ششم به لحاظ تأثیری که بر تحولات آینده‌ی ایران داشت، از ادوار سرنوشت‌ساز تاریخ ایران به شمار می‌رود، اما تا کنون کم‌تر مورد مطالعه قرار گرفته است.<sup>۳</sup> بنابراین، سلسله‌ی قراخانی در ایران تقریباً ناشناخته مانده و تعداد آثار موجود به زبان فارسی در این باره، از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند.<sup>۴</sup> لذا انتشار نخستین پژوهش از سوی یک محقق ایرانی در این باره ضروری به نظر می‌رسید. با توجه به معرفی این کتاب به عنوان کتاب درسی دانشجویان، و برای آن‌که این مسیر به درستی پیموده شود، نقد و بررسی آن ضرورت دارد. نگارنده نیز برای ادای دین و هم‌چنین کمک به قابل استفاده‌تر شدن کتاب، بر حسب بضاعت خود نکاتی را متذکر می‌شود:

چنان‌که پیدا است این کتاب از دو حیث اهمیت ویژه دارد: ۱. کتاب درسی است، و ۲. در گشایش راه پژوهش در تاریخ قراخانیان فضل تقدم دارد. بنابراین، نخست یک چارچوب کلی برای یک

کتاب درسی و کتاب طلایه‌دار در یک زمینه‌ی پژوهشی ارائه می‌شود تا بتوانیم میزان توفیق کتاب را ارزیابی کنیم.

متن درسی دانشجویی، که قرار است نخستین شناخت را در زمینه‌ی موضوع مورد بحث خود به دانشجو بدهد باید دقیق‌ترین، کامل‌ترین و در عین حال موجزترین و تازه‌ترین اطلاعات را در آن زمینه به مخاطب خود ارائه کند. هم‌چنین این متون باید با رعایت دقیق نکات فنی و روش علمی، به دانشجو کمک کنند تا در کنار افزایش معلومات این نکات فنی را نیز بیاموزد، تا زیربنای شناخت در آن موضوعات، با استحکام و درستی گذاشته شود. علاوه بر این، کتاب درسی دانشجویی باید به لحاظ فصل‌بندی، ترتیب و نحوه‌ی ارائه‌ی مطلب، استفاده از نقشه، نمودار و یا هر چیزی که به فهم بهتر مطلب کمک می‌کند، کمال بهره‌مندی را داشته باشد.

متن طلایه‌دار در یک عرصه‌ی پژوهشی نیز، که قرار است یک مسیر را برای پژوهندگان باز کند، باید به گونه‌ای باشد که در آن با اتکا به منابع صحیح و اصیل، به همه‌ی ابعاد موضوع اشاره شود تا علاوه بر این که خوانندگان را با موضوعات جدید آشنا می‌کند در عین حال، به آن‌ها فرصت دهد تا با مطالعه‌ی کتاب از آن الهام بگیرند و ابعاد کم‌تر شناخته‌شده‌ی آن عرصه‌ی پژوهشی را شناسایی کنند و در آینده نسبت به تکمیل و شناخت آن ابعاد اقدام نمایند.

مطالعه‌ی متن کتاب، تدبیر در آن و تطبیق آن با ویژگی‌های فوق‌الذکر، وجود برخی کاستی‌ها را نشان می‌دهد که شرح آن در ادامه خواهد آمد:

۱. نخستین نکته‌ی قابل توجه، ناهم‌خوانی عنوان و محتوای کتاب است که از چند جهت قابل بررسی است:

الف. عدم کفایت محدوده‌ی زمانی و مکانی در شرح تاریخ سیاسی، فرهنگی قراخانیان

با مشاهده‌ی عنوان بسیط «قراخانیان: بنیان‌گذاران نخستین سلسله ترک مسلمان در فرارود»، خواننده تصور می‌کند که اطلاعاتی هرچند مختصر درباره‌ی وقایع سیاسی همه‌ی قلمروی قراخانی، از ابتدا تا انتها به دست خواهد آورد ولی با مطالعه‌ی کتاب، معلوم می‌شود که نویسنده تاریخ اولیه‌ی قراخانیان را با

تفصیل قابل توجهی نوشته و تا زمان ارسال خان محمد بن سلیمان قراخانی (حک: ۴۹۶-۵۲۴ ق) ادامه داده است، اما یکباره روند کتاب عوض شده، و از جانشینان ارسال خان فقط به دو تن اشاره کرده و می‌نویسد: «تنی چند از اعضای خاندان قراخانی هر کدام برای مدتی حکومت سمرقند را به دست گرفتند. آخرین فرد از این سلسله قراخانیان که بر سمرقند فرمانروایی داشت عثمان خان بن جلال‌الدین علی بود که از وی با نام سلطان عثمان نیز یاد شده است...». صرف‌نظر از این که عثمان فرزند جلال‌الدین علی نیست، اگر در نظر بگیریم که مرگ محمود جانشین ارسال خان در ۵۵۷ بوده، معلوم می‌شود که نویسنده از ۵۵۷ تا ۶۰۹ را فقط در پنج سطر برگزار کرده و اگر بیفزاییم که آن چه را برای محمود آورده نیز مربوط به حکومت وی در خراسان به جای سنجر است، آن گاه معلوم است که از خلع ارسال خان در ۵۲۴ تا انقراض قراخانیان در ۶۰۹ هیچ اطلاعی به دست نمی‌دهد. بنا بر این، از حکومت ۲۱۷ ساله‌ی قراخانی، ۸۰ سال را به طور کامل در محاق گذاشته و فقط به ۱۳۰ (یا کمی بیش از نصف) آن پرداخته است. از این که شورش ارسال خان علیه سنجر در ۵۰۷<sup>۵</sup> و روابط تنگاتنگ ارسال خان با سلجوقیان عراق<sup>۶</sup> و خلفای عباسی<sup>۷</sup> را کاملاً مسکوت گذاشته، برمی‌آید که حکومت ارسال خان را هم به درستی معرفی نکرده است. بنابراین، می‌توان میزان داده‌های وی را محدود به سال‌های بین ۳۸۲ ق تا ۴۹۵ ق یعنی فقط کمی بیش از یک قرن دانست. این وضعیت نامتوازن وقتی ملموس‌تر می‌شود که به صفحات کتاب توجه کنیم که تاریخ قراخانیان از ابتدا تا آغاز حاکمیت سنجر را در ۱۳۸ صفحه آورده و فقط ۲۰ صفحه از ۱۳۹ تا ۱۵۹ را به شرح حاکمیت سنجر بر ماوراءالنهر از آغاز سنجر تا پایان اختصاص داده است. در فصل پایانی نیز فقط شرح بسیار مختصری از اوضاع اداری، مذهبی، هنری و ادبی در محدوده‌ی ماوراءالنهر (به‌ویژه بخارا)، دیده می‌شود. در حالی که قلمروی قراخانیان از کرانه‌های رود ایللی در شرق تا جیحون در غرب را شامل می‌شد. در مواردی از این هم عدول شده، چنان که در تشریح اوضاع ادبی ماوراءالنهر، با نادیده گرفتن میراث ادبی تازی در آن ناحیه، فقط به ذکر نویسندگان و سرایندگان فارسی‌زبان پرداخته و حتی برخی از این افراد نظیر رضی‌الدین نیشابوری و جز آن را نیز از قلم اندخته است. در حالی که در این

سلسله‌ی قراخانی در ایران تقریباً  
ناشناخته مانده و تعداد آثار موجود  
به زبان فارسی در این باره، از تعداد  
انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند

نیمه‌ی دوم قرن ششم هجری قمری بین این دو رقابت شدیدی بر سر تصرف ترمذ و بلخ وجود داشت.<sup>۵۱</sup> متأسفانه مؤلف از همه‌ی این موارد قصور ورزیده و از منابعی نیز که به نحوی با این مسائل در ارتباط است هم‌چون تاریخ جوینی، التوسل الی التوسل، سیرت جلال‌الدین و جز آن به طور کلی غافل مانده است.

ج. غفلت از ارائه‌ی توضیح راجع به رابطه‌ی قراخانیان با

#### قراختاییان

می‌دانیم که قراختاییان که یکی از اقوام مغولی (از تیره‌ی تنگوز) بودند در دهه‌ی سوم قرن ششم به مرزهای عالم اسلام در منطقه‌ی هفت‌آب و کاشغر رسیدند و از ۵۳۶ ق. ماوراءالنهر و از ۵۶۰ ق. به بعد نواحی جنوب جیحون در اطراف بلخ را زیر سلطه گرفتند. بدیهی است که حاکمیت این دولت غیرمسلمان پیامدهای اجتماعی - فرهنگی گسترده‌ای داشته ولی در کتاب حاضر حتی یک کلمه به این قضیه اشاره نشده است. قراختاییان پس از غلبه بر منطقه، خاندان‌های حکومتگر سابق را ابقا کردند، اما طبیعی است که برای این قضیه سازوکار جدیدی که خاص حکومت قراختاییان بود، طراحی شده باشد. یعنی این خاندان‌های حکومتگر در ازای یک سری خدمات و تعهدات در مقابل گورخانان ختایی، از استقلال داخلی برخوردار بودند. قراختاییان در طول هفتاد سال حکومت از ۵۳۱ تا ۶۰۹ ق.، با شعبات مختلف قراخانی، ارتباط داشتند، که در این کتاب می‌بایست به آن پرداخته می‌شد. از طرفی، همین قراختاییان، خوارزمشاهیان را نیز خراجگزار خود کردند و با غوریان نیز روابط پر فراز و فرودی داشتند، که پرداختن به آن‌ها برای فهم تاریخ غوریان و خوارزمشاهیان ضروری است، اما مؤلف در این کتاب فقط دو صفحه به معرفی قراختاییان اختصاص داده که در یک صفحه (ص ۱۴۶) با رونویسی گفته‌های برتشناپدر به معرفی کلی خاستگاه قراختاییان پرداخته و در صفحه‌ی دوم (ص ۱۴۷) مختصری از شرح نبرد قطوان بین سنجر و قراختاییان در ۵۳۶ ق. را آورده و دیگر هیچ اطلاعاتی درباره‌ی این سلسله به دست نمی‌دهد.

د. غفلت از شرح شعبات مختلف قراخانی و دیگر خاندان‌های حاکم در ماوراءالنهر در قرون ۵ تا ۷  
چنان‌که خود مؤلف (صص ۱۵، ۱۶۱) به نقل از بارتولد آورده، حکومت قراخانی یک حکومت ایلیاتی بود و همه‌ی اعضای

زمان در قلمروی قراخانیان، یک میراث‌گران بهای ادبی به زبان تازی به وجود آمده بود و تعدادی از ساکنان آن قلمرو به این زبان کتاب نوشته‌اند که بخشی از این فعالیت‌های ادبی تازی در الانساب سمعانی، القند فی معرفه علماء سمرقند ابوحفص نسفی، السیاق عبدالغافر فارسی، دمیه القصر باخرزی، و خریده القصر عماد کاتب منعکس شده است.

ب. سکوت درباره‌ی روابط قراخانیان با غوریان و خوارزمشاهیان  
آشنایان به تاریخ ایران در قرن ششم هجری، می‌دانند که دولت‌های غوری و خوارزمشاهی، بعد از مرگ سنجر، ضمن رقابت شدید با یکدیگر، داعیه‌ی جانشینی سلجوقیان را در خراسان و نواحی شرقی قلمروی اسلامی داشتند. بنابراین، مطالعه‌ی تحولات ماوراءالنهر در قرن ششم بدون توجه به سیاست‌ها و اقدامات نظامی خوارزمشاهیان و غوریان ممکن نخواهد بود. خود مؤلف نیز با وقوف به این امر، هدف کتاب را کمک به فهم بهتر درس تاریخ غوریان و خوارزمشاهیان معرفی کرده، اما در درون متن، مطلقاً به روابط بین قراخانیان با این دو سلسله توجه نکرده و در سراسر کتاب فقط سه بار (صص ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۷، یادداشت ۹۱) از خوارزمشاهیان نام برده است.<sup>۵۲</sup> در حالی که می‌دانیم در قرن ششم نقش خوارزمشاهیان در جریان تحولات ماوراءالنهر بسیار تعیین‌کننده بود و روابط تنگاتنگی بین قراخانیان و خوارزمشاهیان وجود داشت که رئیس آن به قرار ذیل است: غلبه‌ی آتسز خوارزمشاه (حک: ۵۲۱-۵۵۱ ق) بر ماوراءالنهر از ۵۳۴ ق. تا اواخر ۵۳۵ ق.<sup>۵۳</sup> لشگرکشی خوارزمشاه ایلارسلان (حک: ۵۵۱-۵۶۷ ق) در سال ۵۵۳ ق. به سمرقند،<sup>۵۴</sup> مکاتبات و تبادل سفیران بین خوارزمشاهان و قراخانیان در عهد آتسز و ایلارسلان،<sup>۵۵</sup> لشگرکشی علاءالدین تکش خوارزمشاه (حک: ۵۶۸-۵۹۶ ق) به ماوراءالنهر و غلبه‌ی او بر بخارا،<sup>۵۶</sup> اتحاد سلطان محمد خوارزمشاه (حک: ۵۹۶-۶۱۷ ق) با قراخانیان علیه غوریان در ۶۰۱ ق.، و سپس واگذاری حکومت ترمذ به قراخانیان از سوی خوارزمشاه، لشگرکشی وی به بخارا و سرکوبی شورش سنجر ملک در ۶۰۳، اتحاد وی با قراخانیان علیه گورخانان ختایی و سرانجام انضمام ماوراءالنهر به قلمروی خوارزمشاه و انقراض قراخانیان و قراختاییان.<sup>۵۷</sup> غفلت مؤلف در باب غوریان، از این هم بیش‌تر است، زیرا فقط دو بار (صص ۱۵۰، ۱۶۶) از آن‌ها نام برده است.<sup>۵۸</sup> در حالی که در

مؤلف هدف کتاب را کمک به فهم بهتر درس تاریخ غوریان و خوارزمشاهیان معرفی کرده، اما در درون متن، مطلقاً به روابط بین قراخانیان با این دو سلسله توجه نکرده و در سراسر کتاب فقط سه بار از خوارزمشاهیان نام برده است

خاندان حاکمه در آن احساس حق می‌کردند. چنین ساختار سیاسی باعث شد که شعبات متفاوتی از قراخانیان در منطقه شکل بگیرد که روابط آن‌ها با یکدیگر و با خوانین بزرگ قراخانی از محورهای اساسی تاریخ قراخانیان است.<sup>۶</sup> هم‌چنین برخی خاندان‌های حکومتگر بومی نیز در قلمروی قراخانیان حضور داشتند که رابطه‌ی آن‌ها با فرمانروایان قراخانی حائز اهمیت است. از این جمله خاندان آل برهان، خاندان آل نوح و آل ذوالفقار را می‌توان نام برد. حداقل انتظاری که از چنین کتابی می‌رود، ارائه‌ی شرحی یکنواخت از تاریخ سیاسی این شعبات است، اما مؤلف محترم، اگرچه درباره‌ی بخشی از قراخانیان و آل برهان اطلاعات مختصری آورده ولی درباره‌ی خوانین قراخانی فرغانه، آل نوح و آل ذوالفقار هیچ اطلاعی به دست نمی‌دهد.

#### ه بی توجهی به شرح مسأله‌ی غذا

مهاجرت غذا به خراسان و پیامدهای آن، مسأله‌ی مهم دیگری است که در این کتاب باید به آن پرداخته می‌شد اما مؤلف به طور کامل از آن غفلت ورزیده است. با توجه به آن که بین غذا با قراختاییان، قراخانیان، غوریان و خوارزمشاهیان روابط تنگاتنگ وجود داشت، لازم بود مؤلف حداقل در این زمینه طرح بحثی داشته باشد.

#### و بی‌اعتنایی به شرح اوضاع اجتماعی و اقتصادی در قلمروی قراخانیان

درباره‌ی حوادث و مسائل اقتصادی، اجتماعی، طبقات اجتماعی فعال در ماوراءالنهر، فعالیت‌های اقتصادی آن منطقه حتی یک کلمه سخن به میان نمی‌آورد و همه‌ی مسائل مربوط به اوضاع سیاسی، اداری، ادبی، مذهبی و هنری را فقط در هجده صفحه (۱۶۰ تا ۱۷۸) خلاصه کرده است.

#### ز- عدم توضیح کافی درباره‌ی جغرافیای قلمروی قراخانی

برای فهم درست حوادث تاریخی، نخست باید مکان آن‌ها را شناخت. زمانی که کتابی برای دانشجویان مبتدی طراحی می‌شود و موضوع مطالعه‌ی آن، نقاط جغرافیایی ناشناس باشد، بر ضرورت این امر افزوده می‌شود. بنابراین، برای فهم رخداد‌های تاریخی در بخش شرقی قلمروی قراخانی، ارائه‌ی یک توضیح مفصل جغرافیایی درباره‌ی قلمروی قراخانیان در یک فصل مقدماتی ضروری به نظر می‌رسد. اما، مؤلف محترم، از این امر

دریغ ورزیده است. توجه به این که ماوراءالنهر، فقط ثلثی (یا در خوشبینانه‌ترین حالت، نیمی) از قلمروی سلسله‌ی قراخانی را شامل می‌شود، معلوم می‌کند که بخش اعظم قلمروی قراخانی از مطالعه‌ی محقق بیرون مانده، و عنوان، بسیط‌تر از محتوای کتاب شده است. در طول متن خود ایشان متوجه این نقیصه شده و با ارائه‌ی توضیحات جغرافیایی متعدد، سعی در جبران این امر دارد، چنان که بیش از ۱۱ درصد (یعنی ۱۰۳ مورد) ارجاعات متن را به توضیح پیرامون اماکن جغرافیایی اختصاص داده است. با این وصف، تغییر نام کتاب به «تاریخ حکومت قراخانیان در ماوراءالنهر از اواخر چهارم تا اوایل قرن ششم» پیشنهاد می‌شود، که با واقعیت هم‌خوانی بیش‌تری دارد.

#### ۲. مسأله‌ی دیگر، عدم بهره‌مندی کامل از منابع اصلی است.

انتظار می‌رود تألیف چنین متونی (یعنی کتب درسی یا کمک‌درسی دانشجویی)، با بهره‌گیری از همه‌ی منابع اصلی مربوط به موضوع صورت گیرد تا خوانندگان مبتدی با منابع آشنا شوند، اما بررسی کتاب نشان می‌دهد که از بخش اعظم کتاب‌های معروف تاریخی این دوره از جمله جهانگشای جوینی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، جامع‌التواریخ رشیدالدین،<sup>۷</sup> تاریخ‌الزمان ابن‌عبری، روضه‌الصفاء، تاریخ‌خیرات، جامع‌التواریخ حسنی، بهجه‌التواریخ، تاریخ‌حیدری، تاریخ‌بیهق، تاریخ طبرستان، تجارب‌الامم<sup>۸</sup> و بخش تاریخ جامع‌العلوم ستینی فخر رازی، تاریخ جهان‌آرای غفاری و جز آن؛ کتب علمی و ادبی نظیر ترجمان‌البلاغه، تذکره بغراخانی، لطایف قدرخانی، جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، طبایع‌الحيوان، رساله‌صاحبیه، سمریه، قندیه؛ دواوین اشعار شاعران آن عصر از جمله رضی‌الدین نیشاپوری، رشید و طواط، ادیب صابر ترمذی و عبدالواسع جبلی؛ کتاب‌های رجالی متعدد نظیر آثار ابوحفص نسفی، عبدالغافر فارسی، ابوالعباس خوارزمی، ابن‌خلکان، ابن‌فوطی، ابوالحسن بیهقی، ثعالبی، و دیگر آثار سمعانی (جز الانساب) و هم‌چنین اسناد و مکاتبات برجای مانده از آن عصر در مجموعه‌ی رسائل و منشآت، هم‌چون عتبه‌الکتبه، منشآت لنینگراد، التوسل الی التوسل هیچ استفاده‌ی نکرده و نامی نبرده است. برخی متون دیگر را نیز که ظاهراً مورد استفاده قرار داده، از داده‌های آن‌ها استفاده‌ی لازم را نبرده و به یک یا دو ارجاع

مهاجرت غذا به خراسان و پیامدهای آن،  
مسأله‌ی مهم دیگری است که در این کتاب  
باید به آن پرداخته می‌شد اما مؤلف به  
طور کامل از آن غفلت ورزیده است

## درس‌نامه‌ای ناتمام

پژوهش تاریخی باید بر اساس منابع اصلی و متقدم صورت بپذیرد و تحقیقات جدید، فقط از نظر ارائه‌ی تحلیلی خاص باید مورد استفاده قرار گیرد و نقل رخدادهای مربوط به هزار سال پیش از قول محققان امروزی، از نظر علمی مقبول نیست

## درس‌نامه‌ای ناتمام

کتاب قراخانیان نشان می‌دهد که بیش از ۴۱۵ مورد از ارجاعات کتاب به تحقیقات جدید است، یعنی قریب به نیمی از کتاب نقل از تحقیقات جدید است. در این بخش نیز جانب تعادل رعایت نشده، در حالی که از برخی تحقیقات، به طور کامل غفلت شده، تر کستان‌نامه‌ی بارتولد با بیش از ۱۳۶ مورد ارجاع، ۱۵ درصد از کل ارجاعات و ۳۴ درصد از ارجاعات به تحقیقات جدید را به خود اختصاص داده است. عجیب‌تر آن که از تر کستان‌نامه هم فقط جلد اول مورد استفاده قرار گرفته و از جلد دوم نیز استفاده‌ی کافی نبرده و فقط شش ارجاع به جلد دوم آن مربوط است. در حالی که تر کستان‌نامه، یک پژوهش قدیمی محسوب می‌شود که در سال ۱۹۰۰ و با اتکا به متون تاریخی که در آن زمان چاپ نشده و فقط به صورت نسخه‌ی خطی بودند، تألیف شده، اما از سال ۱۹۰۰ به بعد تعداد فراوانی نسخ خطی جدید به دست تحقیقات باستان‌شناسی مقادیر فراوانی مسکوکات جدید به دست داده که مبنای تحقیقات علمی و جدیدتر درباره‌ی قراخانیان است. از طرف دیگر، در حالی که بارتولد، تحقیقات مفصلی درباره‌ی قراختاییان انجام داده و یکی از صاحب‌نظران این حوزه محسوب می‌شود و خود او در تر کستان‌نامه به صراحت از بحث درباره‌ی قراختاییان طفره رفته و خواننده خود را به مطالعه‌ی اثر دیگر خود، یعنی تاریخ مختصر هفت‌آب ارجاع می‌دهد،<sup>۳۲</sup> اما مؤلف محترم اصلاً این کتاب را ندیده است.<sup>۳۳</sup> از پری‌تساک عنوان پنج مقاله را ذکر کرده ولی به هر کدام یک یا دوبار ارجاع داده است. چنان‌که پنج اثر وی در کل فقط بیست ارجاع دارد، یعنی کم‌تر از چهار درصد ارجاعات به تحقیقات جدید و دو درصد کل ارجاعات را تشکیل می‌دهد. یکی از معروف‌ترین آثار باسورث در این زمینه کتاب سلسله‌های اسلامی است که دو بار به فارسی ترجمه و چاپ شده، یک بار در ۱۳۷۲ و بار دیگر در ۱۳۷۸ پس از بازنویسی و تغییر بنیادی در آن، که مجدداً به فارسی ترجمه شده است.<sup>۳۴</sup> آگاهان به تاریخ می‌دانند که از حیث اتقان و استحکام علمی، چاپ اول این کتاب با چاپ دوم آن قابل مقایسه نیست. اما متأسفانه مؤلف قراخانیان، فقط یک یا دو بار آن هم به چاپ اول ارجاع داده و از وجود چاپ دوم آن به کلی بی‌خبر است. مقالاتی دیگر از محققان اروپایی را در فهرست منابع آورده و از هر کدام

سطحی و کم‌اهمیت اکتفا کرده است. برای مثال، منهاج سراج جوزجانی اطلاعات مفصلی درباره‌ی حوادث قرون چهارم تا هفتم آورده ولی مؤلف محترم، فقط سه بار (صص ۱۸، ۴۰، ۱۵۸) و برای موضوعات پیش‌پاافتاده به وی ارجاع داده است.<sup>۳۱</sup> به مجمل التواریخ و القصص، دینوری، یعقوبی، خواندمیر، سبط ابن جوزی،<sup>۳۲</sup> هر کدام فقط یک بار و برای مطالب بدون اهمیت ارجاع می‌دهد و از اغراض السیاسه فقط یک بار در ص ۹ برای خاستگاه قراخانیان استفاده کرده در حالی که اصل فایده‌ی این کتاب برای روشن شدن حوادث نیمه‌ی قرن ششم است.

۳. یکی از مراحل اساسی یک پژوهش اصیل، یافتن سابقه‌ی تحقیق است تا محقق ضمن بهره‌مندی از نظرات صائب محققان قبل از خود، از دوباره‌کاری پرهیز کند. البته رواست که محقق نه به قصد نوآوری، بلکه برای تعمیم معلومات به نگارش متون ترویجی یا مروری بپردازد ولی او نیز موظف است تا با استفاده از دستاوردهای تحقیقات علمی و پذیرفته‌شده در آن موضوع به نگارش متن خود مشغول شود. حال، مؤلف قراخانیان در هر یک از این دو دسته که قرار بگیرد، لازم بود تا از همه‌ی تحقیقات قبلی در نگارش کتاب خود استفاده ببرد و به خوانندگان خود نیز معرفی کند اما متأسفانه در این زمینه دارای کاستی‌هایی است که در سه محور مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

الف. غفلت و بی‌توجهی نسبت به بخشی از تحقیقات جدید درباره‌ی قراخانیان

طی دو قرن اخیر، مستشرقان فراوانی به بررسی تاریخ قرق‌لق‌ها و قراخانیان پرداخته‌اند که از میان آثار آن‌ها می‌توان به آثار باسورث،<sup>۳۱</sup> بیران،<sup>۳۲</sup> آقاجانوف،<sup>۳۳</sup> داویدویچ<sup>۳۴</sup> و تعلیقات مینورسکی بر حدود‌العالم<sup>۳۵</sup> و طبایع الحیوان،<sup>۳۶</sup> و اثر معروف بارتولد با عنوان تاریخ هفت‌آب اشاره کرد که هیچ اشاره یا شاهدی دال بر استفاده از آن‌ها در کتاب قراخانیان دیده نمی‌شود.

ب. استفاده‌ی نامتعادل و نامتعارف از تحقیقات جدید پژوهش تاریخی باید بر اساس منابع اصلی و متقدم صورت بپذیرد و تحقیقات جدید، فقط از نظر ارائه‌ی تحلیلی خاص باید مورد استفاده قرار گیرد و نقل رخدادهای مربوط به هزار سال پیش از قول محققان امروزی، از نظر علمی مقبول نیست. اما تدبیر در

فقط یک بار آن هم به صورت ارجاعی (و نه به صورت استنادی) نام برده است. مطالعه‌ی کتاب هم نشان می‌دهد که خود مؤلف به اندازه‌ی خردلی از محتویات این مقالات بهره‌مند نشده، فقط خواننده را برای مطالعه‌ی بیش‌تر درباره‌ی موضوع، به این منابع سوق می‌دهد.<sup>۳</sup>

هم‌چنین در ترکیه تحقیقات فراوانی درباره‌ی قراخانیان انجام شده و می‌شود، اگرچه به لحاظ سبک خاص تاریخ‌نگاری ترکی که عموماً در جهت اثبات تاریخ ترکان است، استفاده از این تحقیقات باید با احتیاط لازم صورت گیرد، ولی ضرورت دارد که محققان ایرانی به این گستره نیز توجه داشته باشند. در حالی که مؤلف محترم از این زمینه نیز غافل شده و آثار جدید ترکی را ندیده و فقط به دو اثر قدیمی از محققان ترک، یعنی نجف و نور توجه کرده که چاپ آن‌ها قدیمی و در بسیاری از موارد غیرقابل استفاده است.

#### ج. اتکا به تحقیقات قدیمی تر و غفلت از تحقیقات جدید تر

تحقیقات تاریخی، از پویایی برخوردارند و هر سال اطلاعاتی به دست می‌آید که محققان پیشین به آن دسترسی نداشته‌اند. این امر، به‌ویژه برای برخی از ادوار تاریخی که بر دستاوردهای باستان‌شناسی اتکای بیش‌تری دارند، نمود بیش‌تری پیدا می‌کند. تاریخ قراخانیان نیز به علت فقدان یک منبع تاریخی مخصوص به سلسله، به شدت بر یافته‌های باستان‌شناسی و سکه‌شناسی متکی است. می‌دانیم که تحقیقات باستان‌شناسی به‌کندی پیش می‌رود و هر سال با کشف برخی مواد، داده‌های بیش‌تری در اختیار مورخان قرار می‌گیرد. بنابراین در مطالعات تاریخی به‌طور عام و در بحث قراخانیان به‌طور خاص، توجه به جدیدترین تحقیقات، ضرورت کامل دارد ولی مؤلف محترم رعایت این موضوع را نکرده است. در نسب‌شناسی قراخانیان، تا کنون کارهای متعددی انجام شده که قدیمی‌ترین آن اثر زامباور و پس از وی لین‌پول است که در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ فراهم شده‌اند. با توجه به دست آمدن سکه‌های جدید، جدول نسب این دو کاملاً منسوخ شده، اما متأسفانه، مؤلف قراخانیان از این مهم غفلت ورزیده و فقط از اثر زامباور و لین‌پول، استفاده کرده و از فهرست‌های جدید به‌طور کامل غفلت کرده است. بنابراین، مؤلف محترم، به جای مراجعه به پژوهش‌های جدید و ترجمه‌نشده، از تحقیقات قدیمی و

ترجمه‌شده، استفاده کرده‌اند.

#### ۴. عدم استفاده از وسایل لازم جهت تفهیم بهتر مطالب کتاب

اگر هدف اصلی یک کتاب درسی را تفهیم درست مطالب به مخاطبان آن بدانیم و در نظر بگیریم که استفاده از نقشه، نمودار، جدول اسامی فرمانروایان و مواردی از این دست در تفهیم مطالب، تأثیر بسیار دارد، آن‌گاه در می‌یابیم که ارائه‌ی چند نقشه، نمودار، جدول نسب و یا فهرستی از اسامی فرمانروایان با سال‌های حکومتشان ضرورت دارد و دروغا که مؤلف از ارائه‌ی حتی یک نمونه از این موارد خودداری کرده است.

#### ۵. دیگر نکته‌ی قابل توجه در متن، ترجیح و تقدیم منابع متأخر

بر منابع متقدم است. بدین معنی که در موارد زیادی به جای استناد به قدیمی‌ترین منبع، به منابع دیگر که چند قرن بعد از وقایع و با استفاده از منابع قدیمی‌تر نوشته شده‌اند، ارجاع داده است. به ذکر دو مورد، محض نمونه بسنده می‌کنیم:

در معرفی غذه‌هایی که در ۵۴۸ ق با سنجر جنگیدند، در حالی که ابن‌بکران،<sup>۳</sup> تنها منبعی است که به صراحت درباره‌ی علت مهاجرت این غذاها سخن می‌گوید، مؤلف محترم، همان مطالب را از قول منجم‌باشی که کتاب خود را در قرن یازدهم (۵۰۰ سال بعد از واقعه) و به نقل از ابن‌بکران نوشته، نقل می‌کند (ص ۱۵۸، یادداشت شماره‌ی ۹۲). و یا در توضیح جغرافیایی درباره‌ی برزم، گفته‌های ادریسی، جغرافی‌دان قرن ششم، را از قول محمد اقبال، مصحح راحه‌الصدور آورده است (ص ۱۲۸، یادداشت شماره‌ی ۲۴). هم‌چنین در صفحه‌ی ۷، شرح حاکمیت قراخانیان بر هفت‌آب، سلب عنوان خانی از خان قراخانی و اعطای لقب ایلغی ترکان به وی را از قول گروسه آورده، در حالی که اصل این مطالب با تفصیل تمام در جهانگشای جوینی موجود است، ولی مؤلف آن را ندیده است. هم‌چنین (ص ۶۸، یادداشت شماره‌ی ۶۳) شرح غلبه‌ی ایلک خان نصر بن علی بر بخارا را از قول خواندمیر توضیح می‌دهد، در حالی که خواندمیر شش قرن بعد از ماجرا می‌زیسته است. هم‌چنین درباره‌ی تبارشناسی قراخانیان (ص ۹) مطالبی متناقض درج کرده و به بار تولد ارجاع می‌دهد.

**مؤلف، روایات کهنه، منسوخ و متناقض بار تولد در خصوص خاستگاه قومی قراخانیان را به تفصیل آورده و سپس عقیده‌ی باسورث و ساندرز را آورده و خیلی خلاصه و فقط در یک سطر به تحقیقات ارزشمند پیریتساک که ثابت کرده قراخانیان از میان قرق‌لق‌ها برخاسته‌اند، اشاره می‌کند**



مؤلف، روایات کهنه، منسوخ و متناقض بارتولد در خصوص خاستگاه قومی قراخانیان را در صفحات ۹ و ۱۰ به تفصیل آورده و سپس عقیده‌ی باسورث و ساندرز را آورده و خیلی خلاصه و فقط در یک سطر به تحقیقات ارزشمند پریتساک که ثابت کرده قراخانیان از میان قرق‌ها برخاسته‌اند، اشاره می‌کند. با توجه به اهمیت کشف پریتساک که پایه‌ی همه‌ی تحقیقات بعدی است، لازم است که مفصل‌تر از همه به آن پرداخته شود و با نشان دادن شیوه‌ی استدلال و نحوه‌ی ترکیب داده‌ها توسط او، به دانشجویان، روش و منبع آموخته شود. بنابراین در این فصل، فقط به نقل نظرات دیگران پرداخته شده و جز در یک مورد، یعنی نظام‌الملک، به هیچ وجه از منابع اصیل تاریخی و جغرافیایی که پریتساک را به این نتیجه رساند، سخن به میان نیامده است. حال که با استناد به پریتساک خاستگاه قراخانیان را در ایلات قزلق تبیین می‌کند، بسیار ضرورت دارد که درباره‌ی ماهیت و تعداد ایلات این اتحادیه و نحوه‌ی پیوند آن‌ها با یکدیگر، زمان و شیوه‌ی ورود آن‌ها به منطقه‌ی هفت‌آب سخن بگویید. اما متأسفانه از این اندک نیز استنکاف ورزیده و فقط به تلخیص دعاوی نادر بیات می‌پردازد. شگفت آن‌که در این تلخیص چنان ناموفق عمل کرده که در ابتدا از قیام قرق‌ها خبر می‌دهد ولی معلوم نمی‌کند علیه چه کسی قیام کردند، و زمان آن را ۷۴۹ م دانسته است و در چند سطر بعد به نقل از همو مدعی است که قرق‌ها در ۱۳۳ ق بر چینی‌ها شوریدند. اما معلوم نمی‌کند در کجا؟ چرا؟ و چگونه؟ بدین ترتیب بدون آن‌که توضیح درست و قانع‌کننده و یکنواختی درباره‌ی خاستگاه قراخانیان داده باشد موضوع را تمام می‌کند و به تیتیر بعدی می‌پردازد.

مؤلف در صفحه‌ی ۹ مدعی است که «خواجه نظام‌الملک قراخانیان را از نژاد چگل دانسته است». در حالی که نوشته‌های خواجه<sup>۳۳</sup> فقط نشان می‌دهند که چگلیان در دربار قراخانیان نفوذ داشته‌اند، و به هیچ وجه چنین نیست که خواجه قراخانیان را از نژاد آن‌ها دانسته باشد.

در بحث اسلام‌پذیری قراخانیان نیز، با توجه به آن‌که خاستگاه نژادی آن‌ها را به قرق‌ها نسبت داده، لازم است که نخست، چگونگی روابط میان قرق‌ها با مسلمانان و شیوه‌ی تأثیرپذیری آن‌ها از اسلام را توضیح دهد. اما مؤلف محترم، در این بخش با

۶. دیگر مسأله‌ی قابل توجه کمبود تحلیل و نقادی در متن کتاب است. چنان‌که در اکثر موارد یا سخن مورخان متقدم و یا تحلیل محققان جدید، بدون نقد و نظر، آورده شده و بسیاری از تحلیل‌های موجود در متن کتاب منقول از دیگر پژوهشگران است و اگر اغراق نباشد تعداد تحلیل‌های جدید مؤلف از تعداد انگشتان یک دست هم فراتر نمی‌رود.

۷. ندادن ارجاع و غیر مستندنویسی که به هیچ وجه شایسته‌ی یک متن علمی نیست یکی دیگر از نکات قابل توجه کتاب است. اگرچه تعداد این موارد زیاد نیست اما همین مقدار اندک نیز شایسته‌ی یک متن علمی و کتاب درسی نیست. در صفحه‌ی ۵ بدون ارائه‌ی سند، مدعی است که اراضی بین سیحون و جیحون را فرارود می‌نامیده‌اند. در صفحه‌ی ۷ نظر پلیو را در مورد نحوه‌ی قرائت «ایلک» آورده و به گروه ارجاع می‌دهد. هم‌چنین در صفحه‌ی ۸۱ مطلبی را از قول پریتساک درباره‌ی علی‌تگین بیان می‌کند و به فرای ارجاع می‌دهد. این‌گونه موارد این شبهه را ایجاد می‌کند که ایشان مطالب مورد استفاده و استناد خود را عیناً رونویسی کرده است.

۸. دیگر مواردی که می‌توان به آن اشاره کرد: وجود اغلاط فراوان تاریخی (اعم از خطاهای مضمونی و اغلاط چاپی)، تناقض‌گویی، ابتر بودن برخی مطالب و غفلت از ذکر برخی مطالب ضروری است که در زیر با اشاره به برخی از این موارد کلام خود را پایان می‌دهیم:

در صفحه‌ی ۸ حکمرانان ایلک خانی را با نسبت «تورانی» و قلمروی آنان را با عنوان «توران» یاد کرده و آن را معادل ترکستان می‌داند که خطاست. تورانیان بخشی از اقوام ایرانی ساکن در شمال شرقی فلات ایران بودند<sup>۳۴</sup> که بعدها با استیلای ترکان بر آن مناطق، جلای وطن کردند یا در فاتحان مستحیل شدند و به هیچ وجه روا نیست که یک تن ترک ایرانی شده را با این نسبت بخوانیم. ثانیاً اگر مداحان چاپلوس یا خود فرمانروایان قراخانی برای کسب مشروعیت به چنین تبارسازی مبادرت ورزیده‌اند، باید آن را مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد، نه این‌که در کتاب درسی آن را به ذهن و فکر دانشجویان مبتدی فرو کرد.

مؤلف مدعی است که «خواجه نظام‌الملک قراخانیان را از نژاد چگل دانسته است». در حالی که نوشته‌های خواجه فقط نشان می‌دهند که چگلیان در دربار قراخانیان نفوذ داشته‌اند، و به هیچ وجه چنین نیست که خواجه قراخانیان را از نژاد آن‌ها دانسته باشد

تشریح زندگی استپی و درگیری‌های قبیله‌ای (صرفاً به نقل از مستشرقان)، یکبار به مسلمان شدن قراخانیان پرداخته و روایت جمال قرشی را در این باره تلخیص و نقل کرده است. عجیب آن‌که همین روایت را دو روایت می‌خواند (ص ۱۲). البته در منابع اولیه اطلاعات نفیسی درباره‌ی چگونگی نفوذ اسلام در هفت‌آب و در میان ایلات آن‌جا، یعنی قرلق‌ها، و خاندان حاکمه‌ی آن‌ها، یعنی قراخانیان، وجود دارد که مؤلف به طور کلی از آن‌ها غفلت ورزیده است.<sup>۴۳</sup>

در صفحه‌ی ۱۴۰ در معرفی ارسلان خان محمد بن سلیمان می‌نویسد: «گفتنی است که دختر ملکشاه مادر محمد ارسلان خان و بدین ترتیب محمد ارسلان خان خواهر زاده ملک سنجر بوده است». ایشان سند و مأخذ خود را ارائه نکرده و راقم سطور چنین مطلبی را در هیچ یک از منابع تاریخی نیافته و هیچ دلیلی برای صحت آن نمی‌شناسد. فقط اشاره می‌کند که با توجه به شواهد روشن تاریخی و مطابق با آنچه خود مؤلف (صص ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰) آورده، محمود خاقان فرزند ارسلان خان محمد نیز خواهرزاده‌ی سنجر بوده است، که مستلزم آن است که ارسلان خان با دختر ملکشاه ازدواج کرده باشد، در این صورت چگونه او می‌توانسته با خاله (= خواهر مادر) خود ازدواج کرده باشد؟ احکام فقهی اسلام چنین اجازه‌ای می‌داد؟ از طرف دیگر به اجماع همه‌ی مورخان سلجوقی، ترکان خاتون همسر سوگلی سنجر، دختر همین ارسلان خان بوده است. حال اگر ارسلان خان، خواهرزاده‌ی سنجر بوده باشد در این صورت سنجر چگونه می‌توانست با دختر خواهرزاده‌ی خود ازدواج کند؟<sup>۴۴</sup> آیا گزارشی از چنین رفتار و کردار مغایر با قواعد اسلامی از قراخانیان و سلجوقیان ذکر شده است؟

هم‌چنین در صفحه‌ی ۲۸ از یاری خواستن امیر نصر سامانی (حک: ۳۰۱-۳۳۱) از ستق بغرا خان خبر داده است. این خبر یکی از خطاهای پریتساک است که در تحقیقات بعدی نیز راه یافته است.<sup>۴۵</sup> پریتساک در مقاله‌ی دیگر خود (که البته مؤلف محترم قراخانیان از آن غافل است)<sup>۴۶</sup> پایه‌ی استدلال خود را اشاره به نام بغرا در میان فرماندهان سپاه سامانی دانسته است. اما مراجعه به متون تاریخی خلاف این را نشان می‌دهد. به گفته‌ی مورخان، پس از غلبه‌ی لیلی بن نعمان سپهسالار علوی بر نیشاپور، امیر نصر سپاهی را به مقابله با وی گسیل داشت. از فرماندهان این سپاه، حمویه بن علی، خوارزمشاه، بکر بن محمد، ابوجعفر صلوک، قراتگین و دو برادرش، سیمجور دواتی و بغرا، را نام برده‌اند.<sup>۴۷</sup> به تصریح ابن‌اثیر، پس از پیروزی آن‌ها و غلبه بر گرگان، بغرا را به حکومت آن شهر گماشتند و رفتند، ولی بغرا با اهالی گرگان بدرفتاری پیش گرفت. لذا هم‌زمان با حمله‌ی متقابل دیلمیان، بغرا ناچار شد گرگان را رها کند و به نیشاپور بازگردد.<sup>۴۸</sup> در حالی که همه‌ی مورخان متقدم، به‌ویژه مورخان

محلّی که با دقت بیش‌تری به این منازعات توجه کرده‌اند، فرمانده‌ی سپاه سامانی در این منازعات را سیمجور دانسته‌اند.<sup>۴۹</sup> این خلدون تنها کسی است که در شرح منازعات میان سامانیان و علویان طبرستان، از بغرا با عنوان «خان» نام برده است و او را فرمانده‌ی سپاه سامانی می‌شناسد.<sup>۵۰</sup> گفته‌ی ابن خلدون باعث شده که این فرد با فرمانروای قراخانی (بغراخان) یکی پنداشته شود. در میان غلامان سامانی فردی به نام «بغرا» با کنیه‌ی «ابوالفوارس» معرفی شده که در سال ۳۰۷-۳۰۸ به امارت هرات گماشته شد<sup>۵۱</sup> و جرفادقانی نیز در جریان جنگ ابوعلی سیمجور با محمود غزنوی یکی از اطرافیان سیمجور را به نام «ابوعلی بن بغرا الحاجب»<sup>۵۲</sup> نام می‌برد که ظاهراً فرزند همین بغرا بوده است. از آن‌جا که نمی‌توان پذیرفت ستق بغرا خان، خان ایلات قرلق، ایل و سرزمین خود را رها کرده و در فاصله‌ی ۳۰۷ تا ۳۱۰ ق در نقاط مختلف خراسان (هرات و گرگان) حکومت کرده باشد، و این که بغرا از طرف سیمجور حکومت گرگان را گرفت و در اواخر عهد سیمجوریان پسرش نیز همراه سیمجوریان بود، به نظر می‌رسد بغرای مذکور که در خدمت سامانیان با علویان جنگید، همین غلام سامانی بوده که منصب حاجبی داشته، و به خاندان حاکمه‌ی قراخانی هیچ ربطی نداشته باشد.

در صفحه‌ی ۱۴۹ با نقل ابیاتی از قصیده‌ی معروف انوری با عنوان «اشک خراسان»، مخاطب آن را رکن‌الدین محمود خاقان بن ارسلان خان (متوفی ۵۵۷ ق) دانسته و بر این اساس، از حکومت او بر ماوراءالنهر سخن‌ها دارد. در این قصیده، انوری نخست، اوضاع خراسان زیر تاخت‌وتاز غزها را توصیف کرده و سپس از خاقان می‌خواهد تا هم‌چون پارسال بر آن‌ها بتازد.<sup>۵۳</sup> این نشان می‌دهد که مخاطب قصیده، یک بار بر غزها تاخته و صدمات سنگینی به آن‌ها وارد کرده که در این زمان انوری و خراسانی‌ها را امیدوار ساخته بود تا دوباره از وی بخواهند بر غزها بتازد. مطابق داده‌های روشن تاریخی، حمله علیه غزها، را رکن‌الدین و الدینا قلج طمغاج خان مسعود بن حسن قراخانی (حک: ۵۵۸-۵۶۸ ق)، انجام داد. او در اوایل سال ۵۶۰ ق (زمستان ۵۴۳ ش) به وقتی که «آسمان کافور در چشم جهان مرده می‌بیخت و آب، جوشن بلورین می‌پوشید و آتش دوزخ از باد زمهریر زینهار می‌خواست»<sup>۵۴</sup>، از آموی گذشت و در تعقیب غزها تا بلخ پیشروی کرد و غزها را از آن‌جا پراکنده ساخت.<sup>۵۵</sup> بنابراین باید گفت که این قصیده برای این حکمران و در سال ۵۶۱ ق (یعنی چهار سال بعد از درگذشت محمود خاقان) سروده شده باشد. در نتیجه همه‌ی آن‌چه را که مؤلف در این باره به محمود خاقان نسبت داده، هیچ سمتی از صدق و صحت ندارد.

هم‌چنین در صفحه‌ی ۱۱۳ از اعدام امام ابوالقاسم سمرقندی توسط قلج طمغاج خان ابراهیم بن نصر قراخانی خبر می‌دهد. مؤلف، این مطلب را با رونویسی از بارتولد آورده ولی این سخن



هیأت تحریریه که وظیفه‌ی تجدید چاپ آثار بارتولد را بر عهده داشته‌اند، این خطا را اصلاح کرده‌اند و نام سازنده‌ی این قصر را **تمغاج خان ابراهیم بن حسین** نوشته‌اند، اما مؤلف این قضیه را متوجه نشده است.

در صفحه‌ی ۱۲۴ با نقل قول مفصلی از **بارتولد**، مدعی است که **شمس‌الملک نصر بن ابراهیم قراخانی** (حک: ۴۶۰-۴۷۳ ق) که کماکان زندگی صحرائشینی داشته است. با توجه به آن که استناد **بارتولد** در این ادعا، روایت **عوفی** است، به نظر می‌رسد که **بارتولد** را در این باره سهوی دست داده باشد، زیرا اولاً از متن روایت **عوفی** فقط بر می‌آید که **شمس‌الملک** برای حفظ شهرها از دستبرد سپاهیان، آن‌ها را از اقامت در شهر منع کرده<sup>۵۵</sup> و این به هیچ وجه به معنی صحرائشینی بودن او نمی‌تواند باشد. ثانیاً آن چه را که خود **بارتولد**<sup>۶۵</sup> و مؤلف کتاب قراخانیان (صص ۱۷۵-۱۷۶) به نقل از **بارتولد** در خصوص بناهای متعدد در بخارا (اعم از کاخ‌ها، کاروانسرا، باغ، مسجد، آب‌انبار و جز آن) توسط **شمس‌الملک** آورده‌اند، ناقض این قضیه است. چگونه امیری که خود زندگی صحرائشینی دارد، این همه بنا را در داخل شهر بخارا می‌سازد؟ کاخ و باغ شمس‌آباد را در داخل شهر بخارا برای اقامت چه کسی ساخته است؟

در صفحه‌ی ۱۶۴ در شرح اوضاع فرهنگی، درباره‌ی **ظهیری سمرقندی** و دو اثر وی اغراض السیاسه و سندبادنامه مطالبی را از قول **بارتولد** و **ذبیح‌الله صفا** آورده است. صرف نظر از این خطای علمی که به جای مراجعه به متن اصلی این کتب، از قول **بارتولد** و **صفا** به توصیف آن‌ها می‌پردازد، در عین حال با نقل سخن **بارتولد**، آورده است که کتاب اغراض السیاسه برای **قلج تمغاج خان مسعود بن علی** نوشته شده است. در حالی که در طول بیش از دو قرن حکومت قراخانیان چنین فرمانروایی وجود نداشته و معلوم است که **ممدوح ظهیری**، **قلج تمغاج خان مسعود بن حسن** (نه **علی**) است که بعد از برادرش **جلال‌الدین علی** به تخت نشست.

هم‌چنین ایشان در صفحه‌ی ۱۶ یادداشت ۲ نظری شگفت‌انگیز ارائه کرده و با قاطعیت مدعی شده‌اند که فرارود در دوران هخامنشیان با عنوان «پَرْدَری» شناخته می‌شد. او با تحلیلی زبان‌شناختی مبنی بر این که «پَرْدَری» ترکیبی است از «پَر» (فرا) به معنی «بالا» و «دَری» (دریا) و ایرانیان روده‌های بزرگ را «دریا» می‌نامیده‌اند، نتیجه می‌گیرد که «پَرْدَری»، سرزمین‌های بالای رودخانه‌ی **وخاب** (جیحون) است و به جای ارائه‌ی سند، به دیگر اثر خود ارجاع می‌دهد. در اثر اخیر نیز متذکر می‌گردد که در کتیبه‌ی **داریوش** در نقش‌رستم، سکاها **پَرْدَری**، در زمره‌ی اقوام خراج‌گزار **داریوش** شمرده شده‌اند. او سپس با نقل بخشی از کتیبه‌ی **بیستون** درباره‌ی لشگرکشی **داریوش** به سکائیه نتیجه می‌گیرد که «به‌طور مسلم دریایی که **داریوش** با تمام سپاه از

که ظاهراً مستند به روایت **محمد عوفی** است، خطای فاحش است. **عوفی** این روایت را به **قلج تمغاج خان** (به صورت مطلق و بدون هیچ مشخصات دیگری) نسبت داده،<sup>۷۴</sup> **بارتولد** این اظهارات **عوفی** را به **ابراهیم بن نصر** (حک: ۴۳۰-۴۶۰) نسبت داده و از آن، آغاز تنش میان روحانیون و امیران قراخانی را استنباط کرده و در باب آن قلم‌فرسایی کرده است.<sup>۸۴</sup> پژوهشگران دیگر نیز همین خطا را تکرار کرده‌اند.<sup>۹۴</sup> اما داده‌های تاریخی نشان می‌دهند که **ناصرالدین سمرقندی** در نیمه‌ی اول قرن ششم حیات داشته و در آغاز نیمه‌ی دوم قرن (۵۵۶ یا ۵۵۷ ق) به قتل رسیده است.<sup>۵۰</sup> پس بدین ترتیب، نمی‌توان قتل او را به **ابراهیم بن نصر** که درست یک قرن قبل زندگی می‌کرده، نسبت داد. داده‌های تاریخی، ادبی و سکه‌شناختی نشان می‌دهد که در زمان مرگ **ناصرالدین سمرقندی**، **رکن‌الدین مسعود بن حسن** که عنوان «**قلج تمغاج خان**» داشته، فرمانروای قراخانیان بوده است. بنابراین، بایستی قاتل **ناصرالدین سمرقندی**، این فرد بوده باشد.

هم‌چنین در صفحه‌ی ۱۱۲ با نقل حکایاتی از **عوفی**، مبنی بر این که: «وقتی یکی از رنود سمرقند دسته گلی به او تقدیم کرد ... بفرمود تا دست او بیرون کنند ... پس هیچ آفریده در باغ هیچکس بی‌اجازت نیارست رفت» راجع به شیوه‌ی حکومتی **تمغاج خان ابراهیم بن نصر** مطالبی را می‌نویسد. اما با توجه به آن که حکایت **عوفی**، به صورت مطلق و بدون ذکر نام فقط به عنوان **قلج تمغاج خان** اشاره دارد<sup>۱۵</sup> و در عین حال با عنایت به تشابه القاب قراخانیان، صحت انتساب این حکایت به **ابراهیم بن نصر** نیز مورد تردید است. **رضی‌الدین نیشاپوری** نیز در یکی از قضاید خود به این مضمون اشاره دارد:

«چنان شد از آنگاه ..... تمامی مراد دل خود برانی

که از باغ کس دست مالیده نارد بر دوستان دسته گل نشانی»<sup>۲۵</sup>

این مشابهت میان سخن **نیشاپوری** و **عوفی** نشان می‌دهد که احتمالاً هر دو درباره‌ی یک موضوع و یک تن سخن می‌گویند و از آن جا که **ممدوح رضی‌الدین نیشاپوری**، **قلج تمغاج خان مسعود بن حسن** است، بنابراین شاید بتوان سخن **عوفی** را نیز به او (نه به **ابراهیم بن نصر**) نسبت داد.

هم‌چنین در صفحه‌ی ۱۷۵، باز هم با رونویسی از **بارتولد**، از بنای قصری زیبا در محله کوی گرجمین در سمرقند توسط **تمغاج خان ابراهیم بن نصر** خبر می‌دهد، اما دقت در روایت **عوفی**<sup>۳۵</sup> مؤید آن است که این قضیه درباره‌ی **قلج تمغاج خان ابراهیم بن حسین** فرمانروای ماقبل آخر قراخانی (حک: ۵۷۴-۵۹۷ ق) روایت شده و **بارتولد** به خطا آن را به **ابراهیم بن نصر** نسبت داده است. متأسفانه مؤلف محترم حتی در استفاده از **بارتولد** نیز دچار لغزش شده‌اند، چراکه در چاپ نخست کتاب **بارتولد** در دو جا به خطا بنای این کاخ به **ابراهیم بن نصر** نسبت داده شده،<sup>۴۵</sup> ولی

یک جانب آن به جانب دیگر عبور کرده است رودخانه وخاب یا وخشاب (جیحون) بوده است.<sup>۷۵</sup> چنان که ملاحظه می‌شود ایشان هیچ سندی از عهد هخامنشی که در آن ماوراءالنهر را «پَرْدَری» خوانده باشد، ارائه نمی‌دهند، و فقط بر یک استدلال زبان‌شناسانه متکی هستند. البته تردیدی نیست که معنی «پَر» می‌تواند «فرا» باشد، ولی در این که ایرانیان همیشه «رود» را «دریا» می‌خوانده‌اند جای تردید هست.<sup>۷۶</sup> دیگر آن که چنان که آورده‌اند، نام «پَرْدَری» به صورت مستقل و برای نامیدن یک منطقه به کار نرفته، بلکه برای اشاره به یک دسته از سکاها استفاده شده است. یعنی بدون نام سکاها، پَرْدَری هیچ معنی خاصی در کتیبه ندارد و بر هیچ مکان جغرافیایی معینی دلالت ندارد. اگرچه ایشان با نقل بخشی از کتیبه‌ی بیستون قصد دارد سخن خود را به این کتیبه مستند سازد، اما نام سکاها پَرْدَری فقط در کتیبه‌ی نقش‌رستم آمده و مطالب کتیبه‌ی بیستون درباره‌ی سکاها تیکره‌خووده است و هیچ ربطی به سکاها پَرْدَری ندارد.<sup>۷۷</sup> بنابراین معلوم است که مؤلف قراخانیان را در این زمینه لغزشی دست داده و مطابق اطلاعات کنونی، ادعای ایشان مبنی بر اطلاق عنوان پَرْدَری به منطقه‌ی ماوراءالنهر هیچ محلی از اعراب ندارد، مگر این که در آینده اسنادی به نفع ایشان به دست آید.

در صفحه‌ی ۷۸ در شرح حمله ایلات کافر به قلمروی قراخانی در زمان طغان با استناد به ابن اثیر مدعی می‌شود که «مهاجمان از سرزمینی که هشت روز را تا بلاساغون (اقامتگاه طغان خان) فاصله داشت به قلمرو طغان خان آمدند». ابن اثیر در ذیل حوادث سال ۴۰۸ آورده که «فی هذه السنه خرج الترك من الصين فی عدد کثیر یزیدون علی ثلاثمائه الف خرگاه من اجناس الترك منهم الخطاییه الذین ملکوا ماوراءالنهر ... فساروا الیهما و ... و بقی بینهم و بین بلاساغون ثمانیه ایام ...». یعنی «در این سال ترکان بسیاری افزون بر سیصد هزار خرگاه از گروههای مختلف ترک، که ختاییان که بعدها ماوراءالنهر را تصرف کردند از آن جمله بودند، از چین خارج شدند و ... به سوی او (= طغان خان) حرکت کردند ... تا جایی رسیدند که بین آن‌ها و شهر بلاساغون (اقامتگاه طغان خان) هشت روز راه مانده بود» (ابن اثیر، ۱۳۸۶ ق، ج ۹، ص ۲۹۷). بنابراین پیدااست که جمله‌ی ابن اثیر را اشتباه فهمیده‌اند<sup>۷۸</sup> و گرنه بر اساس روایت ابن اثیر، ایلات حمله‌کننده از فواصل خیلی دور یعنی از اطراف چین حرکت کردند و آن قدر پیش روی کردند تا به مسافت هشت روز راه تا بلاساغون رسیدند، نه این که مقر این ایلات قدرتمند کافر در این فاصله‌ی نزدیک به بلاساغون بوده باشد.

### نتیجه‌گیری

از آن چه گفته شد چنین می‌توان نتیجه گرفت که کتاب تاریخ قراخانیان به خاطر عدم رعایت روش علمی در ارائه‌ی مطلب و

استناد به منابع، هیچ یک از شروط لازم برای یک متن درسی دانشجویی و یک متن طلایه‌دار در یک عرصه‌ی پژوهشی را که در بالا به آن اشاره شد ندارد، و در هر یک از این ابعاد، کاستی‌هایی دارد. از آن جمله می‌توان به ناهماهنگی عنوان و محتوا، عدم رعایت شیوه‌ی علمی در ارجاع، بی‌توجهی به سابقه‌ی تحقیق، فهم و ترجمه‌ی ناصحیح از متون تاریخی و در نتیجه اغلاط مضمونی اشاره کرد و با این وضع نمی‌تواند به عنوان یک کتاب درسی دانشگاهی در نظر گرفته شود و معرفی گردد. در عرصه‌ی پژوهشی و تحقیقاتی نیز خیلی قابل استفاده نیست.

### پی‌نوشت

۱. نشانی الکترونیکی: mohsenrahmati45@yahoo.com
۲. ابوالقاسم فروزانی، قراخانیان: بنیان‌گذاران نخستین سلسله ترک مسلمان در فرارود. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۹.
۳. برای اطلاع بیشتر ر.ک: زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱). تاریخ ایران بعد از اسلام. تهران: امیرکبیر، ص ۱۳۸.
۴. علاوه بر اطلاعات مختصری که در کتاب امپراتوری صحراوردان، بخارا دستاورد قرون وسطی، تاریخ دولت خوارزمشاهیان قفس اوغلی درباره‌ی قراخانیان آمده، فقط شاهکار معروف بارتولد با عنوان ترکستان‌نامه به تفصیل به این مقطع و این سلسله پرداخته و به زبان فارسی ترجمه شده است. اخیراً نیز کتاب تاریخ هفت‌آب از همین نویسنده به فارسی ترجمه و چاپ شده: بارتولد، و. (۱۳۹۲). تاریخ هفت‌آب، ترجمه‌ی محسن رحمتی. شیراز: نوید شیراز.
۵. برای دریافت اخبار مربوط به این واقعه، نک: ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۶ق). الکامل فی التاریخ، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ. بیروت: دارصادر، ج ۱۰، صص ۴۷۷، ۴۹۷؛ تنوی، احمد بن نصرالله؛ آصف قزوینی. تاریخ الفی، کتابخانه‌ی دانشکده الهیات دانشگاه تهران، نسخه‌ی خطی شماره‌ی ۵/۱ و ۲/۵، گ ۴۶۲ ب، ۴۶۵ ب؛ ابن قلانسی (بی‌تا). ذیل تاریخ دمشق، تصحیح ه. ف. امدروز. قاهره: مکتبه‌المتنبی، ص ۱۶۸، سبط ابن جوزی، یوسف بن قزاوغلی (۱۳۷۰هـ/۱۹۵۱) مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان، ج ۸. حیدرآباد الدکن: مطبعه مجلس دایره‌المعارف العثمانیه، ج ۸، ق ۱، ص ۳۱؛ امیر معزی، محمد بن عبدالملک (۱۳۱۸). دیوان اشعار، به تصحیح عباس اقبال. تهران: اسلامیه، صص ۱۷۰، ۷۴۹؛ ابن‌اسفندیار. تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال. تهران: چاپخانه مجلس [تاریخ مقدمه ۱۳۲۰]، ج ۲، صص ۳۹-۳۸.
۶. در این باره، نک: عمادالدین کاتب الاصفهانی (۱۹۸۷). زبده النصره و عصره الفطره، اختصره الفتح بن علی البنداری، قاهره: دارالافتاح الجدیده، ص ۱۱۱؛ حسینی، صدرالدین ابوالفوارس (۱۹۳۳). اخبار الدوله السلجوقیه، به تصحیح محمد شفیع، لاهور، ص ۸۸.
۷. برای آگاهی در این باره نک: نسفی، عمر بن احمد (۱۲۷۸). القند فی معرفه علماء سمرقند، تحقیق یوسف الهادی. تهران: میراث مکتوب، ص ۱۷۱؛ سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۹ ق). الانساب، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان، ج ۲، ص ۲۴۷، ج ۵، ص ۶۷۱؛ سبکی، عبدالرحمن بن علی بن

عبدالكافي (۱۳۸۸ - ۱۳۸۳ق). طبقات الشافعية الكبرى، ج ۸، تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو. قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبي و شرکاء، ج ۷، ص ۳۳۴؛ سبط ابن جوزی، ج ۸، ق ۱، ص ۱۲۴، ۱۲۷؛ ذهبی، شمس‌الدین ابوعبدالله (۱۴۰۳)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعيب ارنووط و...، بیروت: مؤسسه الرساله، ج ۱۹، ص ۵۱۷؛ ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۳۶۰-۱۳۵۷ق). المنتظم فی تاریخ ملوک و الامم. حیدرآباد الدکن: مطبعه دائرةالمعارف العثمانیه، ج ۱۰، ص ۱۰؛ اللکنوی، لکنوی ابوالمحاسن محمد بن عبدالحی (۱۳۹۳ق). فوائد البهیه فی تراجم الحنفیه، عتی بتضحیحه و تعلیقه محمد بدرالدین ابوفراس النعسانی. کراچی: کارخانه تجارت کتب، مطبوعه مشهور پرتیس ص ۶۷؛ عبدالقادر قرشی (۱۳۹۸ق). جواهر المزیئه فی طبقات الحنفیه، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو. قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبي، ج ۲، ص ۱۲۰، ۳، ص ۲۶۸.

۸. یک بار (ص ۱۵۰) در اشاره به کمک خواستن رکن‌الدین محمود از آتسز برای دفع غزها از خراسان (لازم به ذکر است که این قضیه مربوط به زمانی است که رکن‌الدین محمود به جای سنجر بر خراسان حکومت می‌کرد؛ بنابراین ربطی به قراخانیان هم ندارد)، بار دیگر (ص ۱۵۲) در اشاره‌ی مختصر به مرگ عثمان توسط خوارزمشاه در ۶۰۹ هجری، و آخرین بار نیز در (ص ۱۵۷) پاورقی شماره‌ی ۹۱، خواننده‌ی کتاب را برای کسب اطلاع درباره‌ی جنگ‌های سنجر و آتسز به قفس اوغلی، صص ۶۷-۷۴ احواله می‌دهد.

۹. نک: نرشخی، محمد بن جعفر (۱۳۵۱)، تاریخ بخارا، ترجمه‌ی ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۵؛ رشید و طواط، محمد بن عبدالجلیل (۱۳۳۹)، دیوان اشعار، تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه بارانی، صص ۴۴۰، ۱۸۰-۱۸۳، ۲۵۲-۲۵۴؛ سوزنی سمرقندی، محمد بن مسعود (۱۳۳۸)، دیوان اشعار، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی. تهران: امیرکبیر، صص ۳۴۱-۳۴۲.

۱۰. جوینی، عطاملک (۱۳۷۵)، تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب، ج ۲، ص ۱۴-۱۵.

۱۱. منشآت یا دیوان احکام سلاطین ماضیه، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه‌ی عکسی شماره‌ی ۲۲۵۹-۲۲۵۷، گ ۱۱۳ ب.

۱۲. بغدادی، محمد بن مؤید (۱۳۱۵)، التوسل الی التوسل، به تصحیح احمد بهمنیار. تهران: شرکت سهامی چاپ، صص ۱۲۵-۱۳۱.

۱۳. نک: جوینی، ج ۲، ص ۶۴، ۷۴-۷۶؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۲۳۱؛ جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، جلد ۲ در یک مجلد. تهران: دنیای کتاب، ج ۱، صص ۴۰۳-۴۰۷.

۱۴. یک بار (ص ۱۶۶) در شرح حال نظامی عروضی سمرقندی که گوید از سمرقند مهاجرت کرده و به دربار آل شنسب رفته و هیچ توضیحی نمی‌دهد که آل شنسب همان غوریان‌اند و بار دیگر در ص ۱۵۰ در شرح تلاش‌های محمود خان برای اتحاد حکام منطقه علیه غزها از علاء‌الدین حسین غوری (بدون هیچ توضیحی) نام برده است.

۱۵. جوزجانی، ج ۱، صص ۴۰۳-۴۰۴.

۱۶. حداقل سه شعبه از قراخانیان با عنوان خاقان شرقی یا شعبه‌ی حسنی خاقان غربی یا شعبه‌ی علوی و خاقانات فرغانه شکل گرفته‌اند که در تواریخ قراخانی و مخصوصاً تحقیقات جدید درباره‌ی آن‌ها و تفکیک آن‌ها از یکدیگر اطلاعات

قابل توجهی موجود است. نک: باسورث، سلسله‌های اسلامی، صص ۳۹۵-۳۹۷. ۱۷. در فهرست منابع پایان کتاب، نام رشیدالدین دیده می‌شود، اما باید توجه کرد که جامع التواریخ تاریخ عمومی بسیار گسترده‌ای است که در چندین مجلد به چاپ رسیده، و آن چه مؤلف استفاده کرده و به آن ارجاع داده، بخش تاریخ سلجوقیان است که بیش از ۹۸ درصد آن برگرفته از سلجوقنامه ظهیری است، ولی بخش مهم و اساسی اثر رشیدالدین، قسمت مربوط به تاریخ خوارزمشاهان و فتوحات اولیه‌ی مغول است که توسط بهمن میرزا کریمی در ۱۳۳۸، بار دیگر توسط محمد روشن و مصطفی موسوی در ۱۳۷۳ چاپ شده است و حاوی داده‌های فراوانی برای تاریخ قراخانیان در نیمه‌ی دوم قرن ششم و دهه‌ی اول قرن هفتم هجری است. مؤلف به هیچ وجه از این بخش استفاده نکرده است. بخش مربوط به سلجوقیان نیز با توجه به چاپ سلجوقنامه و راحه الصدور، در

مباحث مربوط به قراخانیان هیچ اهمیت و فایده‌ای ندارد. ۱۸. با این که این مسکویه تنها سرچشمه‌ی اصلی روایت مسلمان شدن رسمی قراخانیان در ۳۴۹ است، مطلقاً از آن استفاده نکرده و فقط چون کتاب هلال صابی در ادامه‌ی اثر ابن مسکویه چاپ شده، در هنگام ارجاع به هلال صابی، بدون آن که میان این مسکویه و صابی تمایز قائل شود، به نام مسکویه ارجاع داده که از نظر علمی صحیح نیست.

۱۹. در صفحه‌ی ۱۸ برای این که نشان دهد برخی از منابع، قراخانیان را آل‌افراسیاب دانسته‌اند و یک بار در صفحه‌ی ۴۰ در شرح اقدام بغرا خان هارون در انتصاب عبدالعزیز بن نوح به حکومت بخارا در ۳۸۲ ق، و یک بار هم در صفحه‌ی ۱۵۸ وقتی که به تناسب بحث اسمی از علاء‌الدین حسین غوری به میان آورده، برای شناختن این فرد خواننده را به جوزجانی ارجاع داده است. ۲۰. هر کدام فقط یک بار به ترتیب در ص ۱۱۷، یادداشت ۳۴، ص ۳۷ شماره‌ی ۲۰، شماره‌ی ۲۶، ص ۶۸ شماره‌ی ۶۳، شماره‌ی ۱۱.

۲۱. از جمله آثار وی در این زمینه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

«تاریخ سیاسی و دودمانی ایران» در تاریخ ایران کمبریج، ج ۵ و مقالات: «قراخانیان»، «سلجوقیان»، «ایلک خانیان»، «غوریان»، «خوارزمشاهیان» در

دایره‌المعارف اسلام، چاپ جدید و هم‌چنین مجموعه مقالات زیر: Bosworth, C. E. (1977). *The Medieval History of Iran, Afghanistan and Central Asia*, London; Idem (2007). *The Turks in the Early Islamic World*. Adlershot: Ashgate Variorum

۲۲. از ترک‌شناسان معروف که در ایران کم‌تر شناخته شده ولی برخی از مقالات وی برای درک تاریخ ایران در قرون پنجم تا هفتم بغایت مفید است. از جمله آثار وی می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

Biran, Michal (2005). *The Empire of the Qara Khitai in Eurasian History*. New York: Cambridge University Press; Idem, "Ilak-khanids", *Encyclopaedia Iranica*, vol. XII, pp. 621-628

۲۳. از محققان معروف شوروی سابق که درباره‌ی ایلات و طوایف ترک تحقیقات متمم و مفصلی دارد که از آن جمله است: Agajaniv, S. G. (1999). "The States of the Oghuz, the kimek and the Kipchak", in *History of Civilizations of Central Asia*, Asimov and Bosworth (eds.), vol. IV, pp. 61-76.

Agadzhanov S. G. (1969). *Ocherki Istorii Oguzov I Turkmen*

همو، ۱۹۶۲ (ص ۱۷، ش ۸)؛ باسورث، ۱۹۷۹ (ص ۱۷، ش ۸)، همو، ۱۹۸۵ (ص ۸۵، ش ۵۲)، همو، ۱۹۹۰ (ص ۳۶، ش ۱۶)؛ پریساک، ۱۹۵۲ (ص ۱۵۶، ش ۶۶).  
۳۱. ابن بکران، محمد بن نجیب (۱۳۴۲). **جهان نامه**، به تصحیح محمدمبین ریاحی. تهران: ابن سینا، صص ۴۹، ۷۲.

۳۲. رک: پورداود، ابراهیم (۱۳۴۷). **ادبیات مزدیسنا (یشتها)**. تهران: طهوری، ج ۲، صص ۲۸-۵۸.

۳۳. **خواجه** یک بار در شرح خیر جاسوس او مبنی بر این که فرستاده‌ی **شمس‌الملک** در نتیجه‌ی انگشتی در دست راست او دیدن وی را رافضی خوانده، گوید که بعد از شنیدن این خبر، «بنده عظیم رنجور دل گشت از بیم سلطان. گفتم او از مذهب شافعی ننگ دارد و به هر وقت مرا سرزنش می‌کند اگر هیچ گونه بشنود که چگلیان بر بنده رقم رافضی کشیده‌اند و پیش خان سمرقند چنین رفت مرا به جان زینهار ندهد» (ص ۱۳۱). بار دیگر در شرح مهمانی دادن سلطان در جایی آورده: «در این حال که ما به سمرقند و اوزگند رفتیم شنیدیم که بر زبان فضولیان می‌رفت که چگلیان و ماوراءالنهریان پیوسته می‌گفتند...» (ص ۱۷۰). نظام‌الملک، حسن بن اسحق (۱۳۴۰). **سیرالملوک**، به تصحیح هیوبرت دارک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۳۴. شرح چگونگی مسلمان شدن قرق‌ها را ابوالفتوح عبدالغافر بن الحسین الالعمی (م ۴۷۰) در تاریخ کاشغر آورده است. متأسفانه اثر **المعی** از میان رفته و در دست نیست اما چهار تحریر جداگانه از روایت وی را در منابع بعدی می‌توان دید که صرف نظر از اجمال یا تفصیل شان، مکمل یکدیگر به شمار می‌روند. دو گزارش مجمل این روایت، از آن **ابن اثیر** و **محمد حیدر میرزا دوغلات** است (دوغلات، میرزا محمد حیدر (۱۳۸۳). **تاریخ رشیدی**، تصحیح عباسقلی غفاری‌فرد. تهران: میراث مکتوب، ص ۴۱۸؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۸۲). دو روایت مفصل و مشروح‌تر را **جمال قرشی** و مؤلف گمنام تذکره بغراخانی آورده‌اند (جمال قرشی، **ملحقات صراح**، منقول در **تاریخ بیهقی** (۱۳۳۲). به تصحیح سعید نفیسی. تهران: ابن سینا، ۱۳۳۲، ج ۳، صص ۱۱۹۴-۱۱۹۷؛ **تذکره بغراخانی** (۱۳۷۴). به تصحیح محمد منیر عالم، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، صص ۱۷۰-۱۸۶).

۳۵. بنابراین، این ادعا ازین بی‌اساس است و **سنجر** بعد از انتصاب **ارسلان خان** به حکومت ماوراءالنهر برای تحکیم روابط بین دو خاندان و هموار کردن راه تداوم سلطه‌ی خود بر وی، به سه ازدواج سیاسی دست می‌زند. برای شرح این سه ازدواج نک: میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۳۹). **روضه الصفا**. تهران: پیروز - خیام، ج ۴، صص ۲۷۲-۲۷۳؛ نسفی، ص ۵۶۸؛ غفاری، قاضی احمد، **تاریخ جهان‌آرا**، به کوشش حسن نراقی. تهران: حافظ، تاریخ مقدمه ۱۳۴۲، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۳۶. اشپولر، برتولد (۱۳۷۹). **ایران در قرون نخستین اسلامی**، ج ۱، ترجمه‌ی عبدالجواد فلاطوری. تهران: علمی و فرهنگی، ج ۱، ص ۱۵۱.

37. Pritsak, O. (1981). "Von den Karluk zu den Karakhaniden" in *Studies In Medieval Eurasian History*, London: Variorum Reprints, p. 292.

۳۸. نک: ابن اثیر، ج ۸، صص ۱۲۴-۱۲۵؛ گردیزی، عبدالحن بن ضحاک (۱۳۶۳). **تاریخ گردیزی**، به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ص ۱۹۲؛ صابی، ابواسحق ابراهیم بن هلال (۱۹۸۷). **التاجی فی اخبار الدوله الدیلمیه**؛

Srednei Azii, IX-XIIIvv, Ashkhasbad: Ilim.

و ترجمه‌ی ترکی همین اثر با عنوان **Oğuzlar**, Agacanov, S. A. (2004). Istanbul: Selenge.

Agadschanow, S. G. (1994). *Der Staat der Seldschukiden und Mittelasiem im 11-12 Jahrhundert*, Berlin: Reinhold Schetzlar Verlag.

24. Davidovich, E. A. (1999). "The Karakhanids", in *History Of Civilizations of Central Asia*, Asimov and Bosworth (eds.), vol. IV, pp. 119-143.

25. *hudud\_al\_aalam: the regions of the world*, (1982). translated and explained by V. Minorsky, with the preface by V. V. Barthold, edited by Bosworth. London: Cambridge: trustees of E.J.W.Gibb Memorial.

چاپ نخست این متن با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است: **حدود العالم من المشرق الی المغرب** (۱۳۴۲). تصحیح و تعلیقات مینورسکی، ترجمه‌ی میرحسین شاه. کابل: بی‌نا.

26. Minorsky. V. (1942). *Sharaf al-Zaman Tahir Marvazi on the China, the Turks and India*, London.

این کتاب بخشی از **طبایع الحیوان مروزی** و تعلیقات **مینورسکی** در تشریح و توضیح آن است. نگارنده ضمن تطابق ترجمه‌ی وی با متن اصلی و مقابله‌ی آن با نسخه‌ی خطی **طبایع الحیوان** و هم‌چنین با اقتباسات **محمد عوفی** و **شکرالله زکی** از آن کتاب، متن آن را به همراه تعلیقات **مینورسکی** به زبان فارسی برگردانده و آماده‌ی انتشار کرده، امیدوار است که هر چه زودتر به زیور طبع آراسته شود.

۲۷. بارتولد، و. و. (۱۳۶۶). **ترکستان نامه**، ترجمه‌ی کریم کشاورز. تهران: آگاه، ج ۲، ص ۶۷۹.

۲۸. و می‌دانیم که کتاب چهار مطالعه در باب آسیای مرکزی، حاوی چهار رساله از مؤلف است که رساله‌ی اول در ۷۰ صفحه‌ی آغازین کتاب، تاریخ تر کمن‌ها است و رساله‌ی دوم آن در ۱۰۰ صفحه (از ۷۳ تا ۱۷۲) همین تاریخ هفت‌آب است و در آن به صورت مفصل و با بیانی بسیار فشرده و دایره‌المعارف‌گونه، از ص ۸۶ تا ۱۱۰ به تبیین مسایل مربوط به قراخانیان و قراختاییان تا حمله‌ی مغول پرداخته است. از دیگر آثار **بارتولد**، هم‌چون چهار مطالعه در باب آسیای مرکزی نام برده اما فقط یک بار در صفحه‌ی ۱۷ یادداشت شماره‌ی ۸ و آن هم در بیان این که **بارتولد** در آثار خود هم از عنوان قراخانی و هم ایلک خانی استفاده کرده، به آن ارجاع داده. با توجه به آن که مؤلف به صفحات ۲۱-۲۶ ارجاع داده، چنین برمی‌آید که مؤلف محترم اصلاً این بخش را ندیده و فقط به اولین رساله که تاریخ تر کمن‌ها است، نگاهی افکنده و ظاهراً چون مطلب قابل استفاده‌ی زیادی برای موضوع خود نیافته، مطالعه آن را رها کرده فقط یک ارجاع هم به این اثر داده است.

۲۹. باسورث (۱۳۷۲). **سلسله‌های اسلامی**، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی؛ و بعد از چند سال با اضافات، بازنگری و ویرایش جدید: باسورث (۱۳۷۸). ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای. تهران: مرکز بازشناسی ایران و اسلام، ۳۰. از آن جمله، بارتولد، ۱۹۷۹ (ص ۲۰ ش ۵۵)، همو، ۱۹۷۴ (ص ۱۸۲، ش ۶۶)،

- ۴۵- اخبار الاثمه الزبیده، تصحیح ویلفرد مادلونگ، بیروت: دارالنشر، صص ۴۴-۴۵؛ ابن‌اسفندیار، ج ۱، صص ۲۷۷-۲۷۸.
۳۹. ابن اثیر، ج ۸، ص ۱۳۲
۴۰. رک: صابی، ص ۳۳، ابن‌اسفندیار، ج ۱، صص ۲۸۳-۲۸۴؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۱۳۱.
۴۱. ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۲۰۰۱/۱۴۲۱). **تاریخ ابن‌خلدون المسمی العبر فی دیوان المبتدا والخیر و...**، تحقیق خلیل شحاده و سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، ج ۴، ص ۳۵.
۴۲. رک: فصیح خوافی (۱۳۳۹)، **مجمعل فصیحی**، به کوشش محمود فرخ، مشهد: باستان، ج ۲، صص ۲۶-۲۷؛ اسفزاری، معین‌الدین (۱۳۳۸). **روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات**؛ به تصحیح محمدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۳۸۴.
۴۳. جرفادقانی، ناصح بن ظفر (۱۲۵۴). **ترجمه تاریخ یمینی**، به تصحیح جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۲۱.
۴۴. انوری ایبوردی، علی بن محمد (۱۳۷۴) **دیوان انوری**، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۱، صص ۲۰۱-۲۰۴.
۴۵. ظهیری سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۴۸). **اغراض السیاسه فی اعراض الریاسه**، به تصحیح جعفر شعار، تهران: دانشگاه تهران، صص ۴۲۱-۴۲۲.
۴۶. شرح واقعه در: رضی‌الدین نیشابوری، «تحقیق در احوال و آثار رضی‌الدین ابوجعفر محمد نیشابوری و تصحیح انتقادی دیوان او»، به تصحیح حسن سپهری، ۲ جلد، پایان‌نامه‌ی دکتری، گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، ج ۲، صص ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۵۷-۱۶۰، ۱۶۱-۱۶۲؛ سوزنی سمرقندی، صص ۱۱۰-۱۱۱، ۴۹۶؛ موسوی، محمد بن فضل‌الله، **تاریخ خیرات**، کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، نسخه خطی شماره ۶۱ ب، گ ۹۴؛ ظهیری سمرقندی، صص ۴۲۱-۴۲۲، ابن اثیر، ج ۱۱، صص ۳۰۵-۳۰۶؛ جوزجانی، ج ۱، ص ۳۹۶.
- ج ۲، صص ۷-۹، ۳۷-۳۸، ۸۷-۸۸، ۱۵۹، ۱۶۳.
۴۷. عوفی، محمد بن محمد (۱۳۶۷). **جوامع الحکایات و لوامع الروایات**، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، نسخه‌ی خطی شماره‌ی ۲۷ ب، گ ۱۲۵ الف؛ همو (۱۳۶۷). **گزیده جوامع الحکایات و لوامع الروایات**، به انتخاب جعفر شعار، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۸۷؛ مجدالدین محمدحسینی (۱۳۴۲). **زینت المجالس**، تهران: کتابخانه سنایی، ص ۲۸۷.
۴۸. بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۶۵۶
49. International Encyclopaedia of Islamic Dynasties (2002). Nagendra Kr. Singh (Editor-in-Chief), Vols. 24-29, New Delhi, Anmol Publications. Put .Ltd., Vol. 27, p. 1638.
۵۰. برای آگاهی از زندگی وی نک: لکنوی، صص ۲۰۰، ۲۲۰؛ عبدالقادر قرشی، ج ۳، ص ۴۰۹؛ بیهقی، علی بن زید (۱۳۷۱). **لباب‌الانساب**، تحقیق مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیه‌الله العظمی النجفی المرعشی، ج ۱، ص ۴۲۴؛ واعظ بلخی، صفی‌الدین (۱۳۵۰). **فضایل بلخ**، ترجمه‌ی محمد بن محمد بن حسین حسینی، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۳۵۰، ۳۵۷.
۵۱. عوفی، خطی، گ ۱۲۴ ب؛ ۱۳۶۷، ص ۸۷
۵۲. رضی‌الدین نیشابوری، صص ۲۹۹-۳۰۱
۵۳. عوفی، خطی، گ ۱۲۹ ب؛ همو، ۱۳۶۷، ص ۸۸؛ مجدالدین حسینی، ص ۲۹۳.
۵۴. بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱، صص ۲۲۱، ۶۶۰.
۵۵. عوفی (۱۳۵۲). **جوامع الحکایات و لوامع الروایات**، تصحیح بانو مصفا (کریمی)، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۲۳۱-۲۳۲؛ مجدالدین محمد الحسینی، ص ۲۷۷؛ قس. با سلجوقیان کرمان که تنها در سال ۴۸۷ به این مرحله رسیدند و تا آن زمان لشکریان در خانه‌ی مردم جای داشتند. افضل‌الدین کرمانی (۱۳۲۶). **بدایع الازمان**، فراهم آورده‌ی مهدی بیانی، تهران: دانشگاه تهران، صص ۱۸-۱۹.
۵۶. بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۶۶۰
۵۷. فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۸۱). **تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره‌ی ساسانیان**، تهران: سمت، ص ۲۰.
۵۸. چراکه ایرانیان رودهایی هم‌چون دجله، فرات، زاینده‌رود، سپیدرود، ارس، کارون و جز آن را همیشه با نام رود نوشته و خوانده‌اند و در جایی دیده نشده که ایرانیان این رودها را دریا بدانند. البته در قرون اخیر، فقط ایرانیان ماوراءالنهر یا به اصطلاح تاجیکان، رودهایی خود یعنی جیحون، سیحون و کشکه را دریا خوانده‌اند و این مختص دیگر نقاط ایران نیست.
۵۹. در کتیبه‌های هخامنشی از سه دسته سکایی نام برده شده است: ۱. سک هئومه ورگه، پژوهشگران، محل این دسته از ساکها را قسمت علیای سیحون و دره‌ی فرغانه می‌دانند. ۲. سک تیگرختودا به معنی «سکاهای تیزخود» یعنی کسانی که خودهای تیز بر سر می‌گذارند که محل آن‌ها را در اطراف دریاچه‌ی خوارزم و در غرب ساکهای هومه ورگه دانسته‌اند. این دسته از ساکها در هنگام جلوس داریوش اول عصیان کردند و داریوش در سال ۵۱۹ ق م بر آن‌ها تاخت و رئیس آن‌ها سکوتخ نام را به قتل رساند و شرح آن را در کتیبه‌ی بیستون نوشت. بنابراین همه‌ی آن‌چه را که مؤلف محترم از کتیبه‌ی بیستون نقل کرده‌اند، در واقع ناظر به لشکرکشی داریوش به شمال دریای خوارزم علیه این دسته از ساکها است و منظور او از رسیدن به دریا و عبور از آن در این لشکرکشی، باید دریای خوارزم یا دریای مازندران در نظر گرفته شود. ۳. سک پزی دریا (سکاهای آن سوی دریا). از آن‌جا که نام آن‌ها در کتیبه‌ی بیستون نیامده، می‌توان حدس زد بعد از نگارش آن کتیبه مطیع شده باشند و هم‌چنین با شرح مفصلی که هرودت از عبور داریوش از دریای سیاه و لشکرکشی علیه ساکهای آن منطقه آورده، تقریباً بر همه‌ی پژوهشگران یقینی است که منظور از این دسته، همان ساکهای اروپایی است. برای اطلاع بیش‌تر نک: شارپ، رالف نارمن، **فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی**، بی‌جا: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی، [تاریخ مقدمه ۱۳۴۶]، صص ۷۶-۷۷، ۷۹، ۸۳؛ توین‌بی، آرنولد (۱۳۷۹). **جغرافیای اداری هخامنشیان**، ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار، صص ۲۰، ۳۲، ۷۰، ۱۱۶، ۱۷۷؛ اومستد ا.ا. (۱۳۸۰). **تاریخ شاهنشاهی هخامنشی**، ترجمه‌ی محمد مقدم، تهران: امیرکبیر، صص ۶۷، ۱۹۱، ۲۰۰-۲۰۲؛ پیرنیا، حسن (۱۳۶۲). **ایران باستان**، تهران: دبای کتاب، ج ۱، ص ۵۵۶، ج ۲، ص ۱۵۴؛ فرای، ریچارد ن. (۱۳۷۳). **میراث باستانی ایران**، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۹۸؛ گیرشمن، رومن (۱۳۷۹). **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه‌ی محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۱۶۱-۱۶۲.
۶۰. از آن‌جا که مؤلف از ترجمه‌ی کتاب **ابن اثیر** بهره برده، ممکن است این اشتباه از مترجمان تاریخ اکامل سر زده باشد، ولی در هر صورت، از یک متخصص تاریخ قراخانی پسندیده نیست که چنین خطایی را در کتاب خود ثبت کند.